

دیانت حقیقت است و حقیقت تعدد نمی پذیرد

یکی از اساسی ترین تعالیم بهائی وحدت اساس ادیان است. این تعلیم را شاید بتوان شاه بیت قصیده ی جمال اقدس ابهی دانست. اقوال حضرت عبدالبهاء در تبیین این تعلیم بیش از حدی است که نقل آنها امکان پذیر باشد. از جمله می فرمایند: « اساس ادیان الهی یک اساس است. یک حقیقت است، یک روح است، یک نور است، تعدد ندارد.» (1) و همچنین می فرمایند: « اساس ادیان الهی یکی است، حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول ننماید.» (2) و همچنین می فرمایند: « اساس ادیان الهی یکی است و مقصد امم و مذاهب عالم، مقصد واحد.» (3) و اقوال مبارکه از این قبیل که اغلب آنها تعلق به شصت تا هفتاد سال پیش از این دارد فراوان است و نقل آنها امکان پذیر نیست.

علی الاصول طرز تلقی مفهوم دیانت در امر بهائی مستلزم وحدت ادیان است: یعنی بهائیان برآنند که سلسله ی جمیع ادیان، از ابتدای تاریخ بشر تا کنون و از هم اکنون تا فرجام جهان(4) در طی سراسر زمان شخصیت روحانی واحدی است که ثبات ذات آن پیوسته محفوظ است و همان گونه که فردی از نوع انسان از بدو ولادت تا زمان ممات با همه ی تطوری که در طی دوره ی حیات می پذیرد و شخص واحدی می ماند و این شخص همواره همان است که بود و پیوسته همان خواهد بود که هست. ادیان الهیه نیز از آغاز تا پایان بی پایان بر حسب ذات بیش از یک دین نمی توانند بود، اگرچه بر حسب زمان و به اقتضای وقوع در مراحل مختلف رشد معنوی نوع انسان تغییر پذیرند. مقصود این است که حقیقت دین چون ناشی از ذات مطلق الهی است از ابتدا در حد خود کامل است و تنها از آن لحاظ که به نوع انسان در عالم خلق تعلق می جوید، به تناسب تکامل حیات انسانی در مراحل رشد روحانی در معرض اقسام تحول قرار می گیرد و از همین جا فروغ و حواشی و احکام و حدود ادیان تبدل می پذیرد و در و رای این احوال متغیر شخصیت ثابت و واحد دیانت همچنان محفوظ می ماند. بدین ترتیب حقیقت دین را جوهر واحدی می دانیم که اعراض آن مثل سایر امور بر حسب زمان دیگرگون می شود و البته این دگرگونی عرَضی نباید مانع توجه ما به وحدت ذاتی ادیان باشد. حضرت عبدالبهاء قریب هفتاد سال قبل از این تاریخ در این باره می فرمایند: « ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یک شخص است، همین طور دین الله در جمیع ادوار یک دین است.» (5) و همچنین می فرمایند: « این اختلافی که ملاحظه می کنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات... انسان... هر قدر... به حسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است. همین طور دین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیا مختلف است لکن حقیقت واحد است.» (6) این حقیقت، یعنی وحدت اساس ادیان را به اعتقاد ما اهل بهاء پیروان همه ی ادیان قبول داشته و یا لاقلاً پیشوایان ادیان همواره به تأکید درباره ی آنها پرداخته اند. در این مقام از سایر ملل صرف نظر می کنیم و تنها به ذکر شواهدی از قرآن مجید می پردازیم:

در این کتاب کریم در چندین مقام می بینیم که ادیان سایر انبیا را قبل از ظهور دین مبین محمّدی به نام اسلام نامیده اند. از جمله سلیمان را به اسلام ستوده اند. قوله تعالی: « قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (7) از جمله دین ابراهیم را اسلام دانسته و تبعیت از آن را به نام دین حنیف واجب شمرده اند. قوله تعالی: « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (8) و « مَن اَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاَتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ حَنِيفًا.» (9) و « وَا مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهٖمَ هُوَ سَمَّيْكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ.» (10) و « وَا مَن يَّرْعَبْ عَن مِّلَّةِ اِبْرٰهٖمَ اِلَّا مَن سِغَفَ نَفْسَهُ وَاَلْقَدِ اِصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ اِذْ قَالَ لَهٗ رَبِّهٗ اَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ.» (11) و يعقوب را با فرزندان او جملگی مسلمان نامیده اند. قوله تعالی: « وَا وَصِيَّ بِهَا اِبْرٰهٖمَ بَنِيَهٗ وَا يَعْقُوْبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰ لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْنُوْا اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ.» (12) و « اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتَ اِذْ قَالَ لِبَنِيَهٗ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِي قَالُوْا نَعْبُدُ الْهٰكُ وَاَلٰهَ اَبَائِكُمْ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاَحَدًا وَاَنْحَنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ.» (13) و عیسی و حواریون او را جزو مسلمین آورده اند. قوله تعالی: « قَلَمًا اَحْسَنَ عِيسٰی مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَن اَنْصَارِيْ اِلٰی اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَاَشْهَدُ بِاَنَّآ مُسْلِمُوْنَ.» (14) این آیات به صراحت حکایت از آن دارد که ادیان و مذاهب ابراهیم و اسحق و یعقوب و سلیمان و عیسی که صدها و هزارها سال قبل از ظهور دین محمّد مصطفی (ص) پدید آمده و از حیث اسامی انبیا و عناوین کتب و جزئیات احکام متفاوت بوده اند، مع ذلك جملگی را می توان به اسم واحد اسلام موسوم داشت. و این خود دلیل بر آن است که همه ی ادیان، با وجود اختلاف شرایع و حدود و اعراض، مراحل متعدّد از حقیقت واحده اند، و با توجه به همین وحدت معنی به حکم قرآن می توان عنوان عام همه ی آنها را اسلام دانست. اهل بهاء این امر را در این زمان، یعنی در زمان تالی ظهور رسول اکرم نیز صادق می دانند. اینان انکار نمی کنند که بر طبق یکی از حقایق تعالیم قرآن مجید، اسلام دینی است که هرگاه غیر از آن، دین دیگری اختیار شود مقبول خدا نمی تواند بود. قوله تعالی: « اِنَّ

الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (15) و « وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (16) اینان اقرار می نمایند که محمد مصطفی (ص) خاتم انبیا بود و نبوت و رسالت به ذات وی انجام گرفت، چنان که در ازل به ذات وی آغاز شد، و پیوسته در طی زمان به ذات وی امتداد خواهد پذیرفت. اینان با شیخ فرید الدین عطار هم زبانند که خطاب به رسول اکرم گفت:

هر که بود از انبیا و از رسل
 هم پس و هم پیش از عالم تویی
 چون نیامد پیش پیش از تو یکی
 جمله با دین تو آیند از سبیل
 سابق و آخر به عالم هم تویی
 از پس تو نیز ناید بی شکی (17)

بیان مبارک جمال اقدس ابھی را که یکصد و بیست سال قبل از زمان ما در کتاب مستطاب ایقان آورده اند باید خواند تا توجه یافت که بر حسب اعتقاد اهل بهاء چنانکه قبل از ظهور حضرت محمد مصطفی (ص) هر دینی دین او بود و هر رسولی عین ذات او را داشت، پس از ظهور آن حضرت نیز چون حقیقت دین وحدت دارد هر دینی در اساس خود همان دین است، ولو اختلاف در ظواهر و حدود و شرایط به اقتضای زمان لازم افتد. [1] هر رسولی مبعوث شود روح قدسی او جز نفس مبارک خاتم انبیا نیست، ولو در اسم و رسم و قوم و قبیله تفاوت جوید. به همین جهت بهائیان بر آنند که با ظهور امر بهائی، دین مبین اسلام از لحاظ ذات خود کماکان معتبر می ماند و هرگز از مخالفت با آن سخن به میان نمی آید. بهائیان چون اسم حضرت بهاء الله را به زبان می آورند در حقیقت از حضرت محمد بن عبدالله و از سایر مظاهر الهیه نام می برند، چون در سراسر اروپا و آفریقا و آسیا و اقیانوسیه و آمریکا به نام امر بهائی تبلیغ می کنند در حقیقت مردم را به اصول دین اسلام که مطابق با حقایق جمیع ادیان است فرا می خوانند، زیرا جوهر این دو دین و سایر ادیان را یکی بیشتر نمی دانند. قوله تعالی: « أَمَّا بَاطِلٌ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْإِسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (18)

بهائیان ایران از تهمت مخالفت با اسلام که برخی از مردم بر آنان می بندند از صمیم دل شکایت دارند و تصور این معنی را برای هیچکس به شرط مراعات انصاف، میسر نمی شمارند. هرگاه لازم آمده است که در بعضی از فروع احکام و در آنچه مربوط به ظواهر شرعی و عرفی با أعراض مکانی و زمانی است تغییراتی پیش آید، و این تغییرات ناگزیر می بایست حاصل شود، زیرا اقتضای زمان و اقتضای امر واقع در زمان این است که همراه با تحرک و تغیر باشد، هرگز بدان معنی نیست که در بین امر بهائی و دین اسلام یا در بین امر بهائی و سایر ادیان تصور مخالفت توان نمود. حضرت عبدالبهاء می فرماید:

« شریعت الله بر دو قسم منقسم: یک قسم اصل اساس است... این تغییر و تبدیل نمی کند... ابدأ نسخ نمی شود، بلکه تا ابدالآباد مرعی و برقرار است... قسم ثانی از شریعت الله که تعلق به عالم جسمانی دارد... در هر دوری از دور انبیا تبدیل و تغییر یابد... به اقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است.» (19) و همچنین می فرمایند: « هر دینی به دو قسم منقسم است: قسمی اصل است... و آن یکی است، ابدأ تغییر ندارد... قسمی دیگر فرع است... این در هر زمانی به اقتضای آن زمان تغییر یابد.» (20)

مقصود از این تفصیل نسبی که داده شد این است که شیوع سوء تعبیر مانع آشنایی دوستان غیربهائی با عقاید اهل بهاء نباشد، و به یقین مبین بدانند که هرگاه روزی شخص بهائی به خاطر خویشتن خطور دهد که امر بهائی مخالف حقایق یکی از ادیان الهی است در همان حین دیگر نمی تواند خود را بهائی بینگارد، و اگر خود چنین نکند امر بهائی او را برکنار می دارد. این تقریر به طور کلی و با توجه به حقایق جمیع ادیان و وحدت مبادی آنها با یکدیگر به عمل آمد. ولیکن در آنچه بالاخصاص به دین اسلام ارتباط دارد شواهد فراوان از آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله می توان آورد تا با استناد به نصوص کلمات شارع امر بهائی و مبین آیات او طرز تلقی اهل بهاء از آن دین مبین معلوم گردد. در آثاری که از قلم جمال قدم نازل شده است و اهل بهاء با تلاوت آنها دعا به درگاه خدا می کنند بارها می بینیم که به نام محمد مصطفی و به یاد آن سرور انبیا همدم و دمساز می شوند. حتی به تعلیم حضرت بهاء الله از خدا می خواهند که آنان را از شفاعت رسول اکرم بی نصیب نگرداند. از جمله در یکی از ادعیه چنین می آید: « الصَّلوة و السَّلَام علی مطلع الاسماء الحسنی و الصفات العلیا الذی فی کل حرف من اسمه کنزت الاسماء و به زین الوجود من الغیب و الشهود و سمی بمحمد فی ملکوت الاسماء و باحمد فی جبروت البقاء.» (21) و مفاد آن به زبان فارسی چنین است: درود بر کسی باد که مطلع اسماء حسنی و صفات علیاست، غیب و شهود را به وجود مسعود او زینت داده و نام نامی او را محمد و احمد نهاده اند.

و از جمله چنین می آید: «اشهد يا الهي بما شهد به انبياؤك و اصفياؤك و بما انزلته في كتبك و صحفك. اسألك باسرار كتابك و بالذي به فتحت ابواب العلوم علي خلقك و رفعت راية التوحيد بين عبادك بأن ترزقني شفاعه سيّد الرسل و هادي السبيل و توقفني علي ما تحبّ و ترضي.» و خلاصه اي از اين كلام را چنین می توان نقل به معنی كرد: خدايا به آنچه انبيا و اصفياي تو از جميع كتب و صحف آورده اند شهادت دارم و تو را به حق اسرار كتاب خود سوگند می دهم كه مرا از شفاعت سيّد رسل و هادي سبل برخوردار فرمايي.

و از جمله چنین می آید: «اسألك يا فالح الاصباح و مسخر الاريح بانبيائك و رسلك و اصفيائك و اوليائك الذين جعلتهم اعلام هدايتك بين خلقك و آيات نصرتك في بلادك و بالثور الذي اشرق من افق الحجاز و تنورت به يثرب و البطحاء و ما في ناسوت الانشاء بأن تؤيد عبادك علي ذكرك و ثنائك و العمل بما انزلته في كتابك.» (22) و مختصر مضمون اين بيان چنین است: خدايا از تو می خواهم كه بندگان خود را به حق انبيا و اصفيا و اولياي خود، و به حق نوري كه از افق حجاز بر جهان تابيد و يثرب و بطحاء و سراسر دنيا را روشن داشت، موفق داري تا به ذكر و ثنائي تو پردازند، و بدانچه در كتاب خود فرمودي عامل باشند.

از اين سخنان فراوان می توان آورد تا هريك شاهدي بر اين باشد كه بهائيان از پيمبر نام آور اسلام چگونه نام می برند و او را در کدام مقام می دانند. از جمله ي شروط لازمه ي اعتقاد هرکسي به امر بهائي اين است كه اسلام را بپذيرد، اين دين مبين را دين خدا و رسول اکرم را سرور اصفيا بشمارد. حضرت ولي امر الله در كتابي خطاب به بهائيان ممالک متحده ي امريکا كه ترجمه ي آن به زبان فارسي به نام « ظهور عدل الهي» انتشار يافته است به صريح بيان می فرمايند كه بهائيان آن سامان بايد درس قرآن بخوانند، بايد اسلام را چنانكه بايد بشناسند و سوء تعبير نسبت به اين دين مبين را كه در ميان غربيان فراوان است مرتفع سازند. [2] از آن زمان در اكثر مدارس بهائيان در امريکا و اروپا تدريس قرآن، بحث درباره ي عقايد اسلامي و توجيه اين عقايد جزو رؤس دروس گرديد.

در آثار حضرت عبدالبهاء در مفاوضات و مکاتيب و خطابات، به کرات و مرات می بينيم كه چگونه سعي در اثبات اسلام در مقابل اشخاص غير مسلم فرموده اند، چگونه با سعي بليغ کوشيده اند تا حقانيت حضرت محمد را به صريح بيان معلوم دارند، چگونه اصرار ورزيده اند تا نشان دهند كه قرآن مجيد مشحون از حقايق اخلاقي و علمي است، چگونه بر آن رفته اند تا هرگونه تهمني را كه به حكم اغراض در مغرب زمين بر ديانت اسلام و شارع مقدس آن وارد آورده اند مرتفع سازند (23)، چگونه در كنائس يهود و معابد نصاري در اروپا و امريكا برخي از خطابات خود را منحصر به تقرير حقايق اسلام و اثبات نبوت خير الانام داشته اند. [3] نظري به لوحی كه از قلم حضرت بهاء الله در زيارت سيّد الشهداء روح الوجود له الفدا نازل شده است می توان انداخت تا معلوم گردد كه پايه ي سخن را در حق آن امام همام تا كجا فرابرده اند. از جمله فرموده اند كه وجود مسعود او را همتايي در جهان نمی توانست بود: «لولا له لم يكن مثله في الملك.» از جمله ارواح ملاء اعلي را فدای مصيبت آن « فرزند سدره ي منتهي» و « سر مستور كلمه ي عليا» خواسته اند: « ارواح الملاء الاعلي لمصيبتك الفداء يا ابن سدرة المنتهي و السر المستسر في الكلمة العليا.» از جمله شهادت آن فخر اوليا را در حكم « توقف قلم تقدير» و « تزلزل ارکان عالم» شمرده اند: « لمصيبتك توقف قلم التقدير... و تزعزت ارکان العالم و كاد ان يرجع الوجود الي العدم.» از جمله وجود او را ثمره ي بعثت انبيا دانسته اند: « لولاك ما تجلي الرحمن لابن عمران في طور الايفان.» [4]

و البته اين مطالب كه اندكي از بسيار است در اثبات اين حقيقت كفايت دارد كه هيچكس به نام متدين به امر بهائي نمی تواند خويشتن را مخالف دين مبين اسلام بخواند، اسلامي كه حقيقت آن حقيقت جميع ادبيان است و اين حقيقت از ازل تا ابد ثابت و واحد و باقي بوده و هست و خواهد بود. « لا يُبدل لِكلماتِ الله ذلك هو الفوز العظيم.» (24)

- (1)- پيام ملكوت، ص 196
- (2)- لوح مورخ جولاي 1913 مندرج در كتاب پيام ملكوت، ص 166
- (3)- پيام ملكوت، ص 166
- (4)- گرچه جهان را فرجامي نيست.
- (5)- از خطابات عبدالبهاء مندرج در كتاب پيام ملكوت، ص 189
- (6)- همان.

- (7)- سوره ي نمل، آيه ي 44
 (8)- سوره ي آل عمران، آيه ي 95
 (9)- سوره ي نساء، آيه ي 125
 (10)- سوره ي حج، آيه ي 78
 (11)- سوره ي بقره، آيه هاي 130 و 131
 (12)- همان، آيه ي 132
 (13)- همان، آيه ي 133
 (14)- سوره ي آل عمران، آيه ي 52
 (15)- همان، آيه ي 19
 (16)- همان، آيه ي 85
 (17)- منطق الطير (به تصحيح دكتور محمد جواد مشكور، چاپ 1353 هـ ش)، ص 24
 (18)- سوره ي آل عمران، آيه ي 84
 (19)- مفاوضات (منطبعه ليدن از بلاد هلند در سنه ي 1908 م)، صفحات 36-38
 (20)- پيام ملكوت، ص 185
 (21)- مجله ي اخبار امري، شماره ي 12، سال 57، ص 250
 (22)- همان.
 (23)- به عنوان نمونه مراجعه شود به كتاب مفاوضات، صفحات 14-19
 (24)- سوره ي يونس، آيه ي 64

يادداشت ها

- [1]- ن ك به كتاب ايقان، صفحات 126-128
 [2]- ن ك به كتاب ظهور عدل الهي، صفحات 104-105
 [3]- براي مطالعه ي اين قبيل خطابات ن ك به كتاب خطابات حضرت عبدالبهاء، ج 1، صفحات 79-87 و يا كتاب خطابات مباركه ي حضرت عبدالبهاء، صفحات 1-2، 48، 101-102، 157-158 و 173.
 [4]- ن ك به زيارت نامه ي سيد الشهداء در كتاب مجموعه ي الواح مباركه، صفحات 202-211.

منبع: دكتور على مراد داوودي، جلد سوم صفحه 103، تهيه و تنظيم وحيد رافتي

[www.drdavoodi.org]